

آیدی نویسنده
@Dokhi654

Behrad Tamana

مهرنگا و خطا و حنی

+16

اختصاصی کافه تکی رمان

Mahani yasan Barbod

رمان زندگی رنگی من | نوشته Dokhi654

<https://telegram.me/Cafeetakroman>

باباجووون من میخوام برم چرا جلوی منو میگیری اخه ؟
بابا. دختر جان یاشر طمو قبول میکنی یاچی؟ اصن نمیری
بابا. اخه شرطت خیلی مسخرس یعنی چی برم پرستار بچه بشم؟ که چی؟ برم کهنه
طوله مردمو بشورم که باباجووون بزاره برم امریکا اخه پدر من تو خودت قضاوت کن
راضی میشی دختر یکی یدونت بره کهنه بشوره بابا. □
بابا. دختر جان منم دلم رضا نمیده بعدشم کهنه شورچیه خودم میگردم ی خوبشو پیدا
میکنم واست مگه چقده اسال اگه دیدم تو این کار رو پای خودتی من حرفی ندارم
میزارم بری خودم نوکرتم هستم همه جوره ساپورتت میکنم
اووووف پدر من حرف زدن باشما مثل ببخشید هامعذرت میخوام یاسین تو گوش
خرخونده هی میگم نره میگی بدوش باباجونم شرطت مسخرس حاضرم کاردیگه ای
انجام بدم ولی کهنه شوری نه متاسفم
بابا. منم همینی که گفتم اگه نمیخوای بشین سرجات تاشوهرت بدم وسلام

بابارفت تواتاقش, اوووووف پدر من اخه این کارچیه و ااااای

امروز قراره برم مصاحبه کاری
باباجون اخر کار خودشو کرد, دیگه انقدر ومخش رفتم ولی انگار نهانگار هوووووف
خدا. اااااااا
دم شرکت از تاکسی پیاده شدم بابا گفته واسه اینکه شک نکنن باتاکسی برو ماشین بی
ماشین مثلا وضع مالیم در حدیه هووووف
رفتم داخل نگهبان گفت خانم محترم باکی کاردارین؟ : اقامن برای مصاحبه کاری
باقای زنداومدم
اها بفرمایین طبقه ۶ اتاق مدیریت هستش,, لبخند زدم تشکر کردم رفتم سمت
اسانسور خداروشکر بالا نبود سوار شدم دگمه ۶ روزدم.
تواینه به تیپم نگاه کردم
یک شلوار لوله طوسی کتان بامانتومشکی کتی استین س رپ روسری طوسی مشکی
باکفش تخت طوسی مشکی
بله به این میگن تیپ خانومانه بلههههه. •

اسانسور ایستاد رفتم بیرون یک در بزرگ قهوه ای رنگ روبه روم بود رفتم سمتش
زنگ زدم باتیکی در باز شد....

یک خانومی پشت میز نشسته بود

.سلام بفرمایید امرتون؟

.سلام برای مصاحبه کاری باجناب زنداومدم ایشون

اطلاع دارن برای پرستاری

.چندلحظه لطفا,,, اووووچه لفظ قلم خخخ □

.بله بفرمایید داخل منتظر تون هستن

.ممنون

به در زدم بعداروم دروباز کردم رفتم داخل اروم دروبستم

باصدای تقریباً ساوجدی سلام دادم

.سلام

.سلام بفرماییدخواهش میکنم

,,,چه عجب سرشو بلندکرد یعنی این پسره یک بچه داره

بابا!!!!!! پرستیج □ □

خودش کم سنو سال بهش میخوره فوقش مرد ۳۰ساله

اووووف تمنا توام به چی فکر میکنی اه □ □

.خب خانم...

.رسایی

.بله خانم رسایی شما برای پرستاری از پسرم اومدین (اووووپس پسره) □ □ □ □

.بله

.خانم رسایی میبخشیدهاولی

به نظرتون سنتون برای

پرستاری کم نیست؟

.جناب زنده درسته کمه ولی خب یک مشکلاتی هست که انسانو مجبور میکنه که دست به

کاری بزنی که نمیخواهی شما هم میدونین زندگی چقدر سخته اونم واسه منه دختر تنها

(اره ارواح عمم) ☺ ▪

.بله بله درست میگین ولی گفتین کارایی که دوست ندارین یعنی دوست ندارین

پرستاری بچه رو

.نه نه اتفاقاً من رابطه با بچه ها خوبه بهشون علاقه دارم منظورم کلا مشکلات بود دیگه

متوجه میشین؟

.بله خب شما رو جناب صدرا انتخاب کرده (پدرم)

منم که به ایشون اعتماد کامل دارم پس نیازی به نشون دادن مدارک نیس خانم رسایی

شمامیتونین از امروز کارتون روشروع کنیدواسه قرار دادو اینا خونه صحبت میکنیم
لطفاتشریف داشته باشین تاباهم به منزل بریم
آبله خیلی ممنون از اعتمادتون بازم تشکر
خواهش میکنم بفرمایید
باجازه

هووووف اخه بابا فامیلی عوض کردن چی بود خوبه
مدارک نخواست هاوگر نه
ابروریزی میشد
هووووووووف
ولی خودمونیم چقدجیگر بود
جای برادری (اره توکه راس میگی) □
نیم ساعته نشستم هنوز نیومده جنااااب بیابریم طولتوببینم دگ باوووو ایبیش

چه عجب اقاتشریف آوردن
مرتیکه بدودیگه اه
ببخشیدمعطل شدیدخانم رسایی یه کم کار داشتیم معذرت میخوام
نه جناب زنداین چه حرفیه متوجه شدم (اووووق ریدی تمناخخخ) □
باهم رفتیم سمت اسانسور رفتیم داخل روبروی هم بودیم وووویی بلاگرفته چه عطری
داره اوووووم
رفتیم پارکینگ رفت بیرون منم مثل دنبش دنبالش راه افتادم
جوووون ماشینوپرادومشکی رفت پشت فرمون نشست منم پرو پرو رفتم جلوچفتش
نشستم (نگین چقدپروهه
ها) □

رسیدیم خونس چه خوب فاصله خونس با خونمون یک خیابون بود عالیه
ریموتوزدرفتیم تو طرز,ساختش مثل خونمون بود خونه ویلایی بزرگ با نمایی به
رنگ سفید
براوووو سلیقت ۲۰
پیاده شدیم یه حیاط بزرگ پرگل ودرخت بوی گل بهت زندگی میدادارامش
نفسی عمیق کشیدم
ازپله های حیاط رفتیم بالا
درقهوه ای رنگ روبازکرد
رفت تو منم دنبالش تارفتیم تو یه خانم مسن اومدمستمون

سلام اقا خسته نباشید.
سلامت باشی دسمیه خانم باربد کجاست؟
اقاخونه رو گذاشته سرش

من مامان میخوام
مگه میشه چطور؟

نمیدونم اقا فقط تا از مهد او مدن جیغ میزدن مامان میخوام چرامن مامان ندارم
ای بابا پوووووف باشه میتونی بری اهار استی ایشون پرستار جدید بار بدهستن
خانم خوش او مدید
ممنون

رفتیم بالا از پله هاپشت
در یه اتاق ایستاد اروم درو باز کرد رفتیم داخل
دیدم یه پسر بچه ملوس ۴ ساله تو تختش خوابه منم هو اسم نبود بلند گفتم
اخی نازی چه ملوسه بخورمش
دیدم زند یه طوری نگام کرد
منم مثلاً خجالت زده گفتم
معذرت اچه خیلی ملوسه خدا حفظش کنه
خیلی ممنون خانم لطف دارید تو خواب ملوسه بزارید بیدارشه خونه رو، روسرش
میزاره
از پیشش بر میام
امیدوارم حالا بفرمایید اتاقتون رو
نشونتون بدم
بله

رفتیم از اتاق بیرون ۳ تا اتاق اونور تر از اتاق بار بیداز سمت راست اتاق من بود
درو باز کرد رفتیم تو
یه اتاق بزرگ با یه تخت دونفره سفید بار و تختی طرح گل سفید بنفش، که روبه روش
میزار ایشی سفید بود سمت راست اتاق یه در بود که فکر کنم حمام و دستشویی بود
بغل میزار ایشی یه کم دبود اونم سفید وسط اتاقم ی فرش سفید بنفش گردپهن بود
سمت چپ تخت یه پنجره بزرگ بود که بغلش در میخورد فکر کنم تراس بود
با صدای زند به خودم او مدم
خوشتون او مد
آم بله لطف کردید
خواهش اتاق روبه رویی اتاق منه کاری داشتید در خدمتم
بازم ممنون
خواهش میکنم استراحت کنید با اجازه

بسلامت

وقتی رفت منم سریع لباسم در آوردم چییدم تو حموم خداروشکروان داشت □
تووان دراز کشیده بودم نیم ساعتی میشد
پاشدم خودموشستم حوله پیچیدم دورم رفتم بیرون
تا پامو بیرون گذاشتم یکی درو با شدت باز کرد پریدروم
منم هول زده جیغ زدم باهم افتادیم روی زمین اون جسم کوچیک که فهمیدم باریده
دستشو پیچوند دور گردنم روم دراز بود
گفتم جوجه جات راحته
نه میخواستی ناراحتم باشم؟ (او مای گاز جووونم زبونو نگاه فسقله)
نه راحت باش فقط میشه پاشی لباس بپوشم پسر م

دادزد
شما به من گفتی پسر م؟؟؟
اره کار بدی کردم؟
نه نه اخه تا حالا بابام میگفت پسر م با مامان بزرگم که المانه اونم از پشت تلفن میگه
پسر م راستی میدونی چیه؟
نه چیه
من مامان ندارم امروز تو مهدمون مامانای دوستام اومده بودن دنبالشون بوسشون
میکردن بغل میکردن خب منم مامان میخوام □ □
اخه مامانت کجاست پس
بابام میگه مامانت مارو دوست نداشت ولمون کرده رفته من که کار بدی نکردم واسه
همین منم مامانم دوشش ندارم
اخی کوچولوی من
راستی اسم شما چیه؟
من اسمم تمناست
اسمتم مثل خودت بیوتی فوله لایک داره □ بچه پرو نگاه کن ها □
طاقت نیووردم محکم ماچش کردم که خندید
تمنا جووونم مامانم میشی
اخه فسقله نمیشه من پرستارتم
چرا نمیشه خواهشش
ای بابا میگم نمیشه دیگه

خوبم همیشه من از این به بعد

مآمان صدات میزنم □

بعدلپومآچ کرد □ □

با دو رفت بیرون

اینوکجای دلم بزارم اووووف

رفتم سمت کمدتاخرخره پرلباس بود میگم چرا بابا گفت لباس نبر □

یه شلوارکتان دمپا سفیدپوشیدم بالباس عسلی رنگ یقه اخوندی که ازسینه تنگ از

زیرسینه به بعد گشادمیشد پوشیدم

یه صندل عسلی هم پوشیدم

عطرمم ازکیفم در اوردم زدم به خودم موهامو دم اسبی بستم رفتم بیرون

من زیادپای بندحجاب نبودم

□

رفتم ازپله هاپایین که دیدم زند داره فیلم میبینه

تامنو دید سلام کرد منم سلام کردم رفتم پیشش نشستم (جفتش نه ها فکر بدنکنیدمبل روبه

رویش بله) □

داشتیم فیلم میدیدیم که باربد پرید بغلم گفت

مآمان جوووونم خوبی

بدبخت زندکپ کرده بود □

باباچراچشات چپول شده □

خندم گرفت که زندگفت

پدر سوخته حالا مآمان پیدا کردی؟ ایشون پرستارته

نه خیر من باخود تمناجووون طی کردم مآمانم باشه(ای اونجای ادم دروغگو کی طی

کرد) □

اره خانم رسایی راست میگن؟

والاچی بگم مثل اینکه طی کرده

باربداز الان گفته باشم تمناخانم روادیت نمیکنی

به حرفش گوش میدی

اگر به گوشم برسه که خلاف

حرفام عمل کردی من میدونم تو اوکی؟

اوکی جناب پدر امردیگه؟

خندم گرفت □

نبود؟

زندم خندید

پدر سوخته انقدزبون نریزمیخورمت هااااا

باباجونم میترسم از بس شیرینم رودل کنی زیادت بشه

□□□ خخخخ

زند دوییددنبالش وایسا ببینم بچه پرو

الان ۲ ماهه اینجام نمیدونم چرا بااین پروپسر زندگیم شیرین شده خیلی خوش میگذره

برعکس تصورم که فکر میکردم باید پادو باشم

ولی اصلا خیلی خوبن بهراد خیلی مردشیطونیه (زند)

بهم میگه تمنا منو بهراد صدا کن راحت باش بامن

منم که بچه پرو سریع قبول کردم □□□

باربدم که انقدمنو وابسته کرده که خدا میدونه بخوره زمین زمین زمانو بهم میریزم

خیلی شیطونه هنوز مامان صدام میکنه منم به کلمه مامان عادت کردم

بهرادم مثل اینکه خوشش اومده پسرش منو مامان صدا میزنه

□□□ پوووووف

امروز میخوایم بریم شهر بازی بهراد گفته تا ۷ آماده باشیم

دادمیزنم: بار بدددددد

جونم مامی

حاضر شو الان بهراد میرسه کله و اسمون نمیزاره دیگه پووف

مامی حرص نخور پسته بخور

خخخ بچه پرو نگاهها دمپاییمو

در اوردم پرت کردم سمتش که در رفت

باربدا الان وقته شوخیه بچ پرو بدوووو حاضر شو فقط ۱۰ دقیقه زمان میدم بهت

رفتم سمت اتاقم

یه پانچ بنفش پوشیدم با ساپورت مشکی کالج مشکی شال مشکی کیفه مشکی دستی

موهامو فرق وا کردم همرو ریختم دورم یه ارایش کاملم کردم عطر زدم شال پوشیدم

□□□ رفتیممم

حاضر آماده رفتیم پایین باباربد

که دیدم صدای بووووق میاد

اخی.

باشه باربد گریه نکن که مثلا دلموبه رحم اوردی بچه پرو
واسه من یه پا بازیگره

بعددستشو انداخت دور کمرم گفت : بیآ آ خوب شد

منم اینطوری (•)

بعد منو کشید سمت خودش

دم گوشم گفت : فعلا باید به ساز این اق پسر برقصیم یه زره تحمل کن ولی مطمئنم

الان نوق مرگ شدی تو بغلمی

اره؟

این چی میگه واسه خودش بهش رودادم ها عصبی نگاش کردم گفتم : هی من به

تورودادم ها پرووو بعدشم اعتماد به سقف تو باید خوشحال باشی من تو بغلمت,,چش

غره رفتم رومو اونور کردم

که خندید گفت : جوووون عاشق همین پریدنتام ور پریده از خدامه تو بغلمی کیه که بدش

بیاد

ااا پسره پرو نگاه کن

ها اولین باره روش توروم

این طوری باز شده

خجالتم خوب چیزیه

پدر پسر عین همن • •

چند روز پیش از حموم

اومده بودم بیرون حوله تنم

بود. این بچه پرو پریدتو اتاقم

تامنو خوب دیدزد پرو پرو اومد جلومیکه : ووووو وای مامی

جوووونم چه هیکلی داری

نامبروانه نامبروانه

نامرد چرا رونکرده بودی؟

هان؟ کلک؟

من بادهن باز داشتم نگاش

میکردم اونم بیشتر میگفت

نوچ نوچ بچه پرو ااا

افتادم دنبالش تادید دنبالش

سریع مثل جت پرید بیرون
منم دنبالش دادمیزدم : فسقلی اون بابای گوربه گورشدهت چی بهت یاد
میده هههههههه وایسایینم
ازپله رفت پایین دگ نفسم گرفت نرفتم دنبالش
تارومویرگردوندم برم اتاقم دیدم
بله بهراد خان دارن از خنده زمین روگاز میزنن
منم بهش توپیدم : چیه چرا میخندی شاهکار تربیتتو میبینی ذوق میکنی اداشودر اوردم
ککککککک هیکتورونکرده بودی
خب راس میگه بچم سلیقتش خوبه دمش گرم عین باباشه
چی میگی تو هم ای (عصبی شدم) داشتتم سمت اتاق میرفتم که گفت : ولی خودمونیم
تمنابالین حوله به قول پسر م نامبروانه نامبروان شدی
اومدم بزارم دنبالش که در رفت
تازه به خودم اومدم چی گفت : حوله حوله
جیغ زدم حووووووله خودمو
نگاه کردم من بالین تیپ جلوش بودم ؟؟؟ •

تااخر شب توشهربازی محلش نکردم چون خیلی پروشده بود
بعدهشهربازی رفتیم رستوران شام خوردیم که باربدخوابش گرفت بهرادبغلش کرد
بردتوماشین رو صندلی عقب خوابوندش سوار شدیم ماشین حرکت داد
تاموقع رسیدن هیچ حرفی ردوبدل نشد...
رفتم بالا تو اتاقم لباسمو عوض کردم ار ایشم پاک کردم
دراز شدم روتخت به بابام فکر کردم هرروز باهانش در تماس بودم ولی امروز اصلا
باهم صحبت نکرده بودیم
انقد اینجا خوش میگذره
ادم دوست نداره بره خونه خودش,,,هی پوووووف گرمه
پاشدم از روتخت رفتم سمت پنجره بازش کنم که بهرادتو حیاط زیرالاجیق دیدم
منم گفتم برم توحیاط وقتی خوابم پریده بود چه فایده بیدار بمونم هههههههه؟؟ •
اروم رفتم پایین درو سالن روباز کردم رفتم بیرون
متوجم شد چون داشت نگام میکرد
هی بهراد چرا اینجا قمبرک زدی یا خودش میادینامش
ایتمنا مسخره بازی در نیار اومدم هوا بخورم
خب حالا میشه منم بشینم پیشت خوابم پریده

اره بیابشین, به کنار دستش اشاره کرد منم رفتم نشستم

تمنا

هوم

تو هیچ وقت چیزی در مورد خودت بهم نگفتی ها

میخوای چی بشنوی ؟

نمیدونم هر چیزیو که خودت میلِت میکشه بگو آگه هم اذیتت میکنه که نگو

(پوووف خدا حالا باید دروغ بگم بهش همه چیزو, بهر ادببخش مجبورم فعلا دروغ بگم
بهت)

خب من تمنا ۲۵ ساله (حداقل این راسته) تادیلم درس خوندم بارشته تجربی نشد که

ادامه بدم, مادرمم توسن ۱۵ سالگیم بر اثر سکتة یهویی فوت شد

خدارحمتشون کنه

ممنون همچنین برای شمارو

خب اینکه پدرم ۵ سال بعد فوت مامان تصادف کردیاریوبهش زد در رفت (دروغ به

این میگن ااااا)

بعدشم بابا تا ۱ ماه رفت تو کمابعدش دیگه فوت شد

بازم خدارحمتشون کنه (ا اینم پارازیت میندازه ها)

ممنون بعدشم رفتم پیش عمه پیرم زندگی کردم چون سندخونه گروبانک بود نه

حقوقی چیزی از ۲۰ سالگی دارم کار میکنم چون نمیخواستم سربار عمم باشم اون

بزور خرج خودشومیداد

منم خودمو ی جورایی سربار میدونستم دگ این شد کار کردم کار کردم که الان

در خدمت شمام (حال کردین دروغو این همه دروغ از کجام اوردم خدا داند)

و اای واقعا متاسفم چه زندگی سختی داشتی (چیششش واسه خودت متاسف باش

پرووو)

ممنون هی زندگیه دیگه, خب آگه فوضولی نباشه بهراد تواز زندگیت بگو البته آگه

دوس داری

اره وقتشه از اون موقع که توشهربازی باربد بادیدن اون خانواده اونطوری کرد

اعصابم ریخته بهم احتیاج دارم درددل کنم باکسی

راحت باش بگو خلاص

من تک فرزند خانواده زند ۳۲ سالمه رشته مهندسی معماری, وقتی جوون تر بودم

۲۰ سالم بود بازور مامانم زخم دادن به یکی همسن خودم اصن راضی نبودم ولی خب

دگ گفتم قسمت ماهم همینه لابد که بایاسمن اندواج کنم همون یک سال اول زندگیمون

همش دعوا بود چون همسن بودیم سنی نداشتیم که افکارمون همش بچه گانه بود

شد دگ ما باهم کاری نداشتیم مگه نیازناشویی شد ما باهم زندگی کردیم ۹ سال که فهمیدیم راهمون از هم سواس تودادگاه خواستیم جدا شیم قاضی گفت تست بارداری بدید بعد... یاسمنم تست داد فهمیدبارداره تمنا نمیدونی چه اتیشی شده بود میخواست بچروبندازه من نذاشتم به زور ۹ ماه گذشت که باربد به دنیا اومد حتی یک نگاهم به بچش ننداخت توهمون بیمارستان حضانت باربد به من داد بعد یک جلسه دادگاه جدا شدیم
تمنا تو خودت یه خانمی میخوای مادر بشی بعد ها دلت واسه بچت ضعف نمیره خدایی من حتی حاضر بودم باوجود باربد به زندگیم باهانش ادامه بدم

باور کن تمنا گریه های باربدو میبینم جیگرم کباب میشه زده به سرم که ازدواج کنم ولی به هیچکس اعتماد ندارم از ازدواج میترسم چون فکر میکنم میشه عاقبت دوباره همون
وا بهراد این چه حرفیه طرز فکر درست نیست مگه همه مثل من؟
نه نیستن ولی چون خودم چشیدم شکست دوباره دوس ندارم
چی بگم ولی سعی کن باقضیه کنار بیای به زندگیت برگردی اینطوری هم واسه خودت بهتره هم واسه باربد تا بزرگتر نشده به فکر باش
اینو گفتم پاشدم که برم بدجور خوابم گرفته بود
داشتم میرفتم سمت در که یک طور خاصی گفت : تمنا
منم میخکوب صدایش بودم و ایساده بودم که یک دفعه برگشتم سعی کردم جدی باشم
گفتم : بله

اونم انگار تو حال خودش نبود خیلی اروم گفت : هیچی شبت بخیر
شب توهم بخیر برگشتم سمت در بازش کردم اروم رفتم بالا تواتاق شال پرت کردم
روزمین خودمو پرت کردم روتخت نمیدونم چم شده فقط قلبم خیلی داره تند میتپه
انگار تمنای قبل نیستم
واللهی تمنا دختر چته به خودت بیا چند ماه دگ اونور آبی عشق حال پس به این چیزا
فکر نکن خواهشا

به خووووودت بیا پوووووف سرمو کردم تو بالشت سعی کردم بخوابم
واللهی نشد که نشد تمنا فکر نکن به خودت بیا قلبت الکی داره تند میتپه چیزی نیس
واللهی فقط امیدوارم اون چیزی نباشه که توفکر مه
امیدوارم.

امروز بایدزنگ به بابا بزنم دلم داره شور میزنه خوبه بار بدخواه...
صبحانمو خوردم پاشدم سرکی به اینور اونور کشیدم
کسی نبود باگوشیم شماره بابارو گرفتم یک بوق
دوبوق
سه بوق

.
. .
جواب ندادپوووووف
زنکیدم به خونه خاتون برداشت(خدمتکار خونه)
منزل صدری بفرمایید
سلام خاتون تمنام
اوا سلام خانم شماییین؟ خانم کجابودین شما حالتون خوبه
خیلی ممنون خاتون بابا هست؟
احساس کردم شکه شد دادردم : خاتووووون باتوام بابام کجاست گوشیشم جواب
نمیده دلم شور میزنه
جواب نداد
الوخاتون هستی الو
بله خانم اقا... اقا...
چرا تته پته میکنی تر خدا بگو چپشده؟
خانم جوون اقا دیشب تو خواب سخته کردن الانم بیمارستانن عمه تون باعموتون
بالاسر شونن

.
احساس کردم سرم داره گیج میره حال بد شد و ایاای بابام
بابام بغض کرده دوییدم سمت اتاق تندلباس پوشیدم
زنگ زدم اژانس اومد سوار شدم,
خانم کجامیرین؟
اقا یه لحظه الان میگم
زنگ زدم عمم گفتم کدوم بیمارستانه اونم گفت ادرس به راننده گفتم خودم داشتم
ازاسترس میمردم
خدا بابام
رسیدم پول حساب کردم دوییدم سمت بیمارستان رفتم تو از پذیرش بیرسم
خانم مریضی به اسم عطاصدری دارید؟
سرچ کرداسمشو گفت : بله خانم ایشون Icu هستن طبقه بالا دست راست

واللای بابام Icu همینطوری اشکام میومد بایله هارفتم بالا عممودیدم
تامنودید خود شوپرت کرد بغلم گفت : عمر عمه کجا بودی داداشم روتخت بیمارستانه
بابات هق هق نداشت ادامه بده،

منم بدتر گریه میکردم رفتم سمت شیشه Icu دیدم بابا جونم خوابیده با یه عالمه دستگاه
زدم به شیشه گفتم : بابا جونم بابا من اومدم بابا هق هق میکردم
نمیدونم چی شد چشمام سیاهی رفت هیچی نفهمیدم

بالاحساس سرما تو بدنم چشمامو باز کردم تواتاق تاریکی بودم سرمو برگردوندم دیدم هوا
تاریکه

داشتم هلاجی میکردم چی شده ؟ چرا اینجام که یه دفعه یادم
اومد، صبح... زنگ... خاتون... بابا... سخته... بیمارستان... عمه و در آخر Icu

بابام سرمو از دستم کشیدم رفتم بیرون سمت Icu
دیدم خالیه کسی توش نیس

دنیا رو سرم خراب شد یعنی... یعنی بابام وای نه
نشستم رو صندلی که صدای عموم اومد

دختر تو که مارو نصف جون کردی چرا اینجایی اخه تو پاشو ببینم
.عمو بابام زدم زیر گریه

عمو بغلم کرد گفت : عشق عمو گریه چرا قربونت برم بابات سر و مرو گنده تواتاقشه
داره سراغ تو رو میگیره
شکه نگاش کردم

.عمو یعنی، یعنی... واللای خدایا شکر ررت خندیدم شکر ت خدایا شکر
رفتم اتاق بابا تادیدمش پریدم بغلش
بابا جوووونم

.جوووونم نفس بابا

.توماروتر سوندی بابا

.ای بابا دخترم بادمجون بم آفت نداره

.! بابا یعنی چی...

تاساعت ۱۱ پیش بابا بودم بعدشم تازه یاد بهراد، بار بدافتادم
هیییییین نگفتم کجام واللای خاک بر سرم حالا چه غلطی کنم من
عمه پیش بابا موند منم سریع اژانس گرفتم سمت خونه بهراد.....

آقا لطفا سریع تر بریدمنون میشم

چشم خانوم

وای خدا الان به بهراد بگم کجا بودم ؟

آخ تمنا آخ تمنا من به توچی بگم حالا چی به بهرا دمیخوای بگی پوووووووف
بالاخره رسیدم پول تاکسی حساب کردم
باکلیدرو باز کردم از حیاط گذشتم در سالن رواروم باز کردم
که صدای بهراد میومد

من چه میدونم باربدمیگه از صبح که بیدار شدم نبوده نیما یه جور بگردمن نمیدونم تا
یک ساعت دیگه خبریده وگرنه من میدونم باتو

گوشی قطع کرد دادزد

تمنا ااا کجایی تو دختر آخه کجایی خدا

س...سل...سلام

یه دفعه برگشت سمتم باچشمای قرمز به خون افتاده نگام میکرد منم داشتم شاش
میکردم توشلو ارم خدایی

بعد چند دقیقه نگاه کردن اروم اومدم سمت صدای نفس های تند و عصبی که میکشید میومد

اون میومد جلو من میرفتم عقب که اخر پشتم به در خورد

اونم اومد قشنگ چسبید بهم خم شدروم سرشو کرد تو گردنم با صدای عصبی دم گوشم
غرید : تا الان کدوم گوری بودی ؟

م...م...من

دادزد یه متر پریدم

تمنا هیس هیس نمیخواه حرف بزنی فهمیدم خانوم تا الان پی خوش گذرونی بوده حال
کرده برا خودش (دادزد) ها اااااا ان حال کردی ؟ تا الان زیرکی بودی تمنا بهت حال
دادچه طور بوداگه حال نکردی من هستم ها خیلی خوش میگذره تعارف نکن

دهنم از این همه وقاهتش باز موند با اشکای سر ازیر شده نگاش کردم

یه طوری نگام کرد انگار از حرفش پشیمون شده باشه

دادزدم : چه طور جرات میکنی این حرفو به من بزنی هان خجالت بکش من از برگ

گلم پاک ترم من حتی با یه پسر دوست نبودم که بخوام به قول خودت زیرشم بخوابم

هه آقای به ظاهر محترم اول بیس کجا بودم بعد قضاوت کن، نیازی ندارم توضیح بدم

چون مهم نیستی واسم ولی برای تبرا شدنم میگم صبح دوستم زنگ زد تصادف کرده

بود خانوادش شهرستان بودن فقط نمومیشناخت منم تندر فتم پیشش تا الان توی بیمارستان

بودم اصلا هواسم به خونه نبود وگرنه زنگ میزدم فهمیدی حالا یابازم فک میکنی

زیرکی بودم؟

پوز خند زدم بهش تنه زدم رفتم سمت پله ها که برم پیش باربدم.....

از اون شب چندروز میگذره بابهر ادسر سنگین شدم اونم هی میخوادپاپیش بزاره عذر خواهی کنه ولی غرورش مانعش همیشه منم نمیدونم چم شده وقتی بهراد نزدیکه قلبم تندشروع به تپیدن میکنه دیروزبا بابا صحبت کردم حالش خیلی بهترشده خداروشکر این بارید زیادی ساکت شده معلوم نیست چه نقشه ای تومخشه که این چندروز روزه یه سوکوت گرفته خدابخیرکنه یه تاپ شلوارک اسپرت سفید پوشیدم رفتم پایین دیدم خونه سوکوته بهرادم هنوزنیومده چه بهتروالااا تیوی روشن کردم داشت سریال میداد محوتماشاش بودم که احساس کردم یکی کنارم نشسته برگشتم دیدم بهراده (وا کی اومد!؟)

محلش ندادم خودموسرگرم سریال کردم اخرای فیلم بود که صدای جیغ اومد هراسون منو بهراد دوبیدیم بالا که صدای بارید اومد

مامان تمناااااا,باباااااا

رفتیم تواتاقش دیدم نبود

گفتم : کجایی باربدم

من توحوموم گیرکردم مامانی من میترسم قفل در چرا بازنمیشه بهراد رفت قفل دروچک کرد دید خرابه گفت : بارید قفل خرابه چرا رفتی اون تو اخه ؟ بابا خواستم صورتمو بشورم نمیدونستم خرابه بخدا (جیغ زد)باباااااا نجاتم بده میترسم باشه حالا اشک نریزواسه من از دست توپسرفقط مایه دردسری واسه من اووووف عصبی پاشدرفت بیرون منم روتخت نشستم تابباد

اومددیدم جعبه ابزار دستش گذاشت زمین نمیدونم ازتوش چی دراورد,باکلی وررفتن دروبازکرد که دیدم مات مونده به توحوموم رفتم زدمش کنار که دیدم بله صورت اقباربدخراش برداشته به چه بزرگی هول زده رفتم توحوموم گفتم : وای چیشدی تواخه پسرالهی بمیرم بهرادم اومدداخل حموم باربدو صورتشوضدعفونی کردچسب زد بهش گفت : باریدبعدا درموردصورتت باهم صحبت میکنیم حالا بروجعبه ابزارروازبیرون حموم بیارواسم تا قفل اینورودرست کنم اونم زوق زده رفت بیرون خواستم برم بیرون که در بسته شد رومون.....

وایای در بسته شدکه...

باباها اسم نبود در وبستم حالا چیکار کنیم معذرت میخو وروام.
هیچی چیکار کنی مایه عذاب من
پووووف بار بدبرو پایین به سمیه خانوم بگو بیاد بالا باشه ؟
باشه رفتم
بهراد رفت رو سکوی وان نشست منم رفتم بایکمی فاصله از پیشش نشستم دیدم ۵ دقیقه
شد خبری از بار بدنشد
رفتم جلو در داد زدم بار بددد
زحمت نکش آگه در اتاق بسته باشه صدای بیرون نمیره با اجازت
و ااای حالا چیکار کنیم ؟
هیچی انتظار
رفتم پیشش نشستم دوباره بعد چند دقیقه گفت : تمنا
برگشتم سمتش گفتم : هوم ؟
من... من... اممم بابت اون شب اون حرفام معذرت میخوام میدونم زیاده روی کردم
رفتارم مناسب نبود باور کن دست خودم نبود من اونروز زودا و مدم خونه دیدم نیستی
تا آخر شب داشتم دیو وونه شدم درک کن دست خودم نبود
سکوت کردم... گفتم نمیخواهی چیزی بگی ؟
چی بگم من به تو به نظرت خیلی بهم برخورد خدایی
میدونم ببخش خانومی کن
باشه بخشیدم
داشتیم تو چشمای هم نگاه میکردیم که فاصله صورتمون کم کم شد و گرمی لباسو
رولبام حس کردم....

انگار با همین بوسه حس منو دوباره زنده کرد قلبم تند میزد
من چم شده بود؟؟؟
به خودم اومدم دیدم دارم همراهیش میکنم دستشو دور کمرم حلقه کرد
منوبه خودش فشرد منم دستمو تو موهاش فرو کردم باولع همومیبوسیدیم
دیگه نفسم داشت بند میومد
که هلش دادم بالاخره ول کرد نفس گرفت با خماری داشت نگام میکرد. خواست دوباره
سرشو بیاره جلو که پاشدم
با گنگ بهم نگاه کرد
که گفت : تمنا تمنا ببخش دست خودم نبود آخه لوندی
نمیشه کاری کرد سرشو تو دستاش گرفت

منم از خجالت گوشه ای ایستاده بودم بانگشتم بازی میکردم
که صدای سمیه خانوم اومد

.....

امروز تولده باریده اومدیم خرید این بهر ادولم نمیکنه
که بزور دستشودور کمرم حلقه کرده میگه دوست ندارم کسی نگات کنه میام حرف
بزنم میگه هییییییس حرف نباشه
پووووف باباجان خسته شدم بریم ناهار بخوریم ؟
اره بریم منم گرسنه
دستمودور بازوش حلقه کردم چشماملوچ کردم نگاش کردم (مثلامیخواستم خزش کنم)
باز چی میخوای خودتومثل عقب مونده ها کردی ؟
زدم به بازوش
عقب مونده خودتی گوریل

از توهرچی حرف برسه بمن نیکوست خجالت نکش بیشتر بگو
میگم حالا بعدا چون دارم هلاک میشم حالا هم زحمت بکش منو تارستوران بکش بازم
چشماملوچ کردم گفتم : خوووووووووش موکونمممممممممممم
خندید دستمو کشید منو انداخت بغلش گفت : بچه پروووووو خودمی دیگه بیابینم

.....

یه پیرهن ابی رنگ پوشیده بودم دکلمه تا زیر زانوم باکیف کفش نقره ای موهامم
شینون کرده بودم مدل جمع رژ لب قرمز م زدم
یه چشمک به خودم از تواینه زدم رفتم پایین...

داشتم از پله ها میومدم پایین و همون موقع هم اشکامو پاک کردم به پایین پله ها که
رسیدم با موجی از جمعیت برخوردیم یه پسر جوون که تقریباً بهش میومد ۲۹.۳۰ ساله
باشه رو دیدم که اونم تا حدی شبیه به بهراد بود و این برام خیلی عجیب بود
به سمتش رفتم . دیدم که حواسش نیست و توی فکر هست و به یه نقطه خیره شده .
هرچی نزدیکتر رفتم بازم نفهمیدم با خودم گفتم چرا انقد این بی حواسه؟؟؟
نزدیکش شدم و دستم رو جلوی صورتش تکون دادم و گفتم
+ آقا ...

- همون لحظه متوجه من شد و از جا پرید و با من و من گفت

-ب...بب... بیخشید نفهمیدم

هم من خندم گرفته بود هم خودش
اما هر دومون داشتیم خودمونو کنترل میکردیم که نخندیم
اما من میتونستم از توی چشمای اون بفهمم که الان میترکه...
دیگه نتونستم خودمو کنترل کنم و زدم زیر خنده
اونم با خنده ی من خنده دونش باز شد و شروع کرد به خندیدن
کم کم خندمون که تموم شد بهم نگاه کردیم
بهش گفتم

+آقای سه نقطه میشه خودتو جمع کنی تا منم بشینم
-سه نقطه دیگه چه صیغه ایه؟

+خب اسمتو نمیدونم

-اسم ماهانه و تو؟

+بزار بشینم بعد میگم

-بیا بشین بابا

خودشو جمع کرد و من نشستم

+اسم تمناس

-اوه مای گاد حالا تمنا خانوم به من بنده ی حقیر خاک بر سر افتخار یه دور قر دادن

رو میدین؟

باخنده گفتم

+اینجا چیه میبافی بهم؟ مٹ آدم حسابی بگو بیا با من برقص خو

-نمیتونم دو دقیقه جدی باشما

بعدشم محکم با دو تا دست زد تو سر خودش

خندم گرفته بود بهش گفتم

+قشنگ جلوم زانو بزنی تا پیام باهات برقصم

خیلی رمانتیک اومد جلوم زانو زد و دستشو جلوم دراز کرد

باورم نمیشد که این کارو کنه

با خودم میگفتم الان باز شوخی میکنه

اما کارش بر خلاف انتظارم بود...

منم دستمو توی دستش گذاشتم

بلند شدم و باهم رفتیم وسط ... اونجا که وایسادییم تا رقصو شروع کنیم چشمم افتاد به
چشمای خونی بهراد...

با خودم یه بیخیالی گفتم و گذاشتم که ماهان دستشو دور کمرم حلقه کنه
و منم دستمو دورگردن ماهان انداختم و یواش یواش خودمونو همراه با آهنگ تکون
دادیم

همون اول رقص تمام چراغا رو خاموش کردن و رقص نور روشن شد
بینمون سکوت بود تا اینکه گفتم
+ماهان تو که اینقد لاغری چجوری اینهمه جارو روی مبل به اون گندگی گرفته
بودی؟

-پرستیژم این شکلیه

+پرستیژت راست توی لوز المعدم

-حالا چرا لوز المعده؟

+میخوام فوضولشو پیدا کنم

-بی اددددب

جوابشو ندادم و بازم بینمون سکوت شد

به چشمای خوشرنگش زل زدم

و متوجه برق خاص توی چشماش شدم

هردومون داشتیم توی چشمای هم نگاه میکردیم

حس کردم داریم بهم نزدیک میشیم و کمتر از یک سانت بینمون فاصله هست

لب هامون خیلی بهم نزدیک بود

یهویی یه نفر بازوم رو کشید و من از جا کنده شدم و دنبال اون یه نفر که فهمیدم

بهراده کشیده شدم...

منو با خودش برد زیر راه پله که از هیچ طرف بهش دید نداشت

با داد گفتم

+معلوم هست چیکار میکنی؟ داشتم میرقصیدم خیر سرم. رقصمو خراب کردی. اه

-تا جایی که من دیدم داشتی دلبری میکردی نه رقص. تو خجالت نمیکشی که تو بقل

هر آدمی میری و خودتو بهش نشون میدی. هااااان؟؟؟

-بابا شرم و حیای تو کجاست پس یه کم شرم کن. با اون لباسا همه جاتو به نمایش

گذاشتی هیچی نگفتم اما اینو بزارم کجای دلم؟؟؟ هان؟ د جواب بده لعنتی یه چیزی

بگو

بازم جواب من سکوت بود همراه با هق هق

-چرا لال شدی و اون دهن واموندتو باز نمیکنی و بهم جواب نمیدی

+چی بگم اخه میتونم چیزی بگم؟
 +هرچی دلت خواست بهم گفنی حالا من چی بگم بهت؟!؟!
 همه ی حرفاشو با داد زد و منم بدتر از خودش داد زد
 چطور تونسته بود اون همه ننگ بهم بچسبونه؟
 +ببین بهراد تا حالا هیچی نگفتم بهت اما اگر ... اگر این دفعه...
 هنوز حرفم تموم نشده بود که رفتم تو یه جای گرم و سفت و یه حصارم پیچیده شد
 دورم ...
 قلبم خیلی تند داشت خودشو به قفسه ی سینم میکوبید
 -نبینم اون اشکارو که از اون چشای خوشکلت بیاد پایینا...
 میخواستم خودمو از بقلش در بیارم اما نذاشت
 با مشتای دخترنم روی سینش میکوبیدم و میگفتم ولم کن لعنتی... نمیخوام ببینمت
 که یهو گفت
 -نمیتونم ببینمت تو بغل هرکسی... چرا نمیفهمی؟!؟! چرا درکم نمیکنی؟
 -من یه مردم غیرت دارم...توروخدا درکم کن
 هنوز داشتم گریه میکردم
 که انگشتشو گذاشت روی گونم و اشکامو پاک کرد...
 و بعد از اونم لبای خوش فرمش رو گذاشت روی لبم و با ولع بوسید و منم با کمال میل
 همراهیش کردم ...
 □ □ □

▪ ▪ بهراد ▪ ▪
 ازوقتی تمنا اومده،زندگیم ازاین رو به اون رو شده احساس میکنم یه جوووون
 ۲۰ سالم،امشب خیلی حرص خوردم سر تمنا فقط دوس داره رو اعصابم یورتمه بره
 نمیدونه نباید باغیرت یه مرد بازی کرد
 پوووووف ولس کن حالا بهش فکرکنن،به فکربرنامت برنامت باش که واسه تمنا
 خانومت داری.....
 لبخندی زدم بافکر به تمنا به خواب رفتم...

.....
 ▪ ▪ تمنا ▪ ▪

واللهای باربد وایسا نفسم گرفت بخدا
 نه مامانی تنبل نباش بدو بیا دنبالم بدووووو (همراه باجیغ خندید)

پدر سوخته و استاااابینم
از پشت بلوز شوچنگ زدم تقلامیکرد در بره که بادوتا دستم بلندش کردم انداختمش رو
کاناپه انگشتمو مثل هیولا ها گرفتم بالا خم شدم روش گفتم : یو ها ها میخوام
قلقلکت بدم یه دفعه انگشتمو فرو کردم تو پهلوهاش
باخته گفتم : ما...ما...نی هیع نکن مامان
خخخخ. تا تو باشی سربه سر من نزاری بچه پرو
با صدای بهراد برگشتم سمتش
به به خوب با هم خوشید مادر پسر (نمیدونم چرا با کلمه مادر پسر ته دلم غنج رفت
احساس خوبی بهم دست داد)
خب تمنا خانم و باربد خان حاضرشید شام بریم بیرون که کلی برنامه دارم بدویین
بهراد کلک برنامه چییه ؟
زد به نوک بینیم گفتم : فوضولی موقوف کوچولو حالا بفرما حاضر شو
منم باخته رفتم سمت اتاقم تا حاضر شم
خدا داند چی تو سر شه.....

• • بهراد • •

رفتم تو اتاق یه پیرهن مشکی پوشیدم باشلوار کتان مشکی
اتکلنمو رو خودم دارم خالی کردم
با اعتماد به نفس کامل رفتم رانندگی
از پایین داد زدم : تا ۲ دقیقه دیگه پیش ماشینین هاااا
رفتم نشستم تو ماشین از خوشحالییم تو پوست خودم نمیکنجیدم, من بهرادم میتونم اره
میتونم....
تمنا با باربد اومدن داشتن میومدن سمت ماشین تمنا یه مانتو مجلسی کرم رنگ کتی
پوشیده بود باشلوار کرم راسته باکیف کفشو روسری سفید, همیشه خوشتیپه
باربد با سر صدا سوار ماشین شد ماشینو حرکت دادم از حیاط زدیم بیرون ضبطو
روشن کردم اهنگ اروم اروم
علیشمس, مهدی جهانی اومد خیلی اهنگ باحالی بود دوشش داشتم (اروم اروم اومد
بارون)
بالاخره رسیدیم رستوران اونا پیاده شدن من ماشینو پارک کردم رفتم سمتشون رفتیم
داخل,, میز, طبقه بالا رزو کرده بودم که فقط خودمون باشیم تنها...

رفتم صندلی برای تمنا کشیدم بیرون که بشینه واسه باربدم همینطور
استرس داشتم گفتم : من برم دستشویی بیام
اوناهم گفتن باشه

هووووف خدا، رفتم دستشویی کسی نبود، روبه روی آینه وایسادم دستمو تو جیبم کردم
جعبه قرمز رنگ حلقه اوردم بیرون نگاش کردم لبخند زدم مال تمنا امشب میخواستم
سوپرایزش کنم ازش خاستگاری کنم
در جعبه باز کردم نفس عمیقی کشیدم صدامو صاف کردم جنتل منانه روبه آینه(مثلا
آینه شخص مقابلشه تمنا))

دستم که جعبه توش بود دراز کردم گفتم : تمنا عشقم بامن ازدواج میکنی؟
اووووف این خزه چیه میگی عشقم

دوباره اونکارو کردم گفتم : تمنا بیباخانومی کن منو به غلامی خودت بپذیر
وایای خاک تو سرت بهراد یه جمله هم نمیتونی بگی برو بمیر اووووف
اصن تمنا من تورودوست دارم بیابریم ازدواج کنیم باهم چطوره ؟
ریدم به هرچی کلاسته پسر گل کاشتی . . آخه عقل کل اینم جمله بود
اصن ولش کن هرچی بادابادیخی یه اب به صورتم زدم حالم بیاد سر جاش خدایاا
خودت کمک کن غلامتم .
رفتم بیرون....

▪ ▪ تمنا ▪ ▪

این بهرادم یه چیزیش میشه ها امشب مثل اوشگولا شده بود(مثالت از پهنا تو حلقم)
والابووووخدا فک کنم یه چیزی زده ها رومو کردم سمت باربدم گفتم: باربدم بنظرت
بابات امشب شیش نمیزد ؟ ▪

خیلی خونسرد بهم گفت : دقیقا باهات موافقم بدجور امشب هنگ بود
خونسردیت توزاتوریم پسر پوووووووووف مردم ازگشنگی پس این گوریل کجاست
باوووو) . مثلاً عصبی شدم خخخ اونم من)
بالاخره اومدن

بهراد خان کجا بودی بابا مریدم ازگشنگی خوب تخلیه شدی عزیزم دیگه جیش نداری
پسرگلم هووووم؟

مردونه اروم خندید گفت : اووووووف جوووون چه حالی داد تخلیه شدم عین چی
زهرمارگوریل خان گشمنه گشمنه
چشم وایسا حالا

دستمورومیز گذاشتم سر مو کج کردم گذاشتم روش (مثلا دارم صبر میکنم)
بعد دقیقه یه دفعه برق خاموش شد سرمو بلند کردم اومدم بگم بهراد چرا برق رفت که
یه دفعه با چیزی که دیدم حرف تو دهنم ماسید روی دیوار روبروم با چراغ های نور
افکن رنگی نوشته بود تمنا دوست دارم (جاان چیشد) سمت راستم ۴ تا دم ویالون
بدست ایستاده بودن اهنگ میزدن روی زمین نور افکنای رنگی بود برگشتم سمت
بهراد که دیدم جلوم زانو زده داره نگام میکنه هنگ بودم بدجور باچشمایی پراز سوال
بهش نگاه کردم که گفت : تمنا میدونی از اون موقعی که وارد زندگیم شدی زندگیم
رنگی شده فهمیدم عشق چیه تمنا پیش پسر من دارم اعتراف میکنم تمنا من دوست دارم
عاشقتم. ی کلام تمنا بدجور خرابتم میخوامت باهام ازدواج میکنی؟

مونده بودم مثل چی از خوشحالی مونده بودم چیکار کنم اشک توچشمام جمع شده بود
بایک پلک زدن ریخت قطره قطره اشک پشت اشک خدا بهتر از این مگه میشه عشقت
بهت بگه دوست داره باهات ازدواج کن.... صداتش اومد
تمنا چرا گریه راضی نیستی اره؟

این پسر دیوونه نگاه کن ها میگه راضی نیستم؟ اونم مننن؟ محاله
باعجز گفت : تمنااااا

منم خندیدم گفتم جان تمنا
هنگ بود مثل مونگلا نگام میکرد
چیه مثل مونگلا نگام میکنی؟

ت...من...تمنا از خندیدن اون چیزی که برداشت کردم درسته اره؟
اره.

یه دفعه رفت سمت باربد که داشت بادهن باز نگامون میکرد (حق داره بچم) بغلش کرد
پرتش کرد هوا خندید گفت : بابایی این دفعه شد مامان واقعیت واقعی واقعی و اااا
باربد قبول کرد.....

خوشحال بودم نمیدونستم پشت هر خوشی طوفانیه.....

تو اواقم بودم داشتم به حلقه تو دستم نگاه میکردم یه حلقه تک نگین طلا سفید خوشگل
خیلی خوشحالم از اینکه بهم اعتراف کردیم
امروز باید به بابا زنگ بزنم بگم چیشده بعدم بگم از رفتن به خارج منصرف شدم
میخوام بمونم با عشقم یه زندگی پراز عشق بسازم
(تمنا چه یهوویی احساساست فوران کرد دختر)

داشتم فکر میکردم که در اتاق باز شد پشت بندش بهراد اومد داخل، اومدمستم گفت : خانم من چطوره ؟
 حال خانومتون خوبه اقاهاه
 حالا شدم اقاهاه؟
 ااره دیگه اقاهاه ای واسه من
 الان نشونت میدم اقاهاه کیه واسه تو
 خم شد روم هولم داد دراز شدم روتخت اونم روم خوابید درحالی که سرشو توگودی
 گردنم میبرد زمزمه کرد : من اقاهاه دیگه هووووم؟
 اووووره اقاهاه. ای
 بچه پرو ، لبشو روگردنم گذاشت اروم بوسید
 مسخ شدم از حرارتی که بهم طزریق کرد زره زره وجودم داغ شد
 گردنموگاز زد همزمان دستشو از زیر تیشترتم برد داخل سینمو فشارداد که ناخوداگاه
 آه گفتم اونم باشنیدن صدای آهم بدتر وحشی شد فشاردیگه داد اخ گفتم که با گذاشتن لبش
 رولیم صدامو خفه کرد
 بولع میبوسید زبونشو دور لبم میچرخوند
 منم غرق از لذت اه میکشیدم که بهراد میگفت : جوووون عشقم خانومم نفسم زندگیم
 اوووووم چه بوی خوبی میدی، مزه لبِت عسله همه کسم دوباره لبشو گذاشت رولیم
 توی حس بودیم که صدای درونشنیدیم بعد چند دقیقه
 صدای جیغ اومد تواتاق مابه خودمون اومدیم سریع از هم جدا شدیم که دیدم باریده
 وسط اتاق داشت نگامون میکرد
 بابا... من... میدونی..امم اشتباه اومدم اصلا بیخشید مزاحم صحنه سازیتون شدم
 رفت سمت در قبل از اینکه بازکنه دروگفت : شما به صحنه +۸تون برسین کسی
 نمیاد تو
 اومدم دمپاییمواز پایین تخت وردارم پرکنم سمتش که در رفت (یه زره بچه چه
 چیزایی بلده واویلاااااا)
 نگاه بهراد کردم اونم یه نگاه بمن بعد هر دو مون زدیم زیر خنده.....



دخترم من که راضی نیستم بری توتنهاچمی دلم نمیادولت کنم به امون
 خداتوکشور غریب ولی وکیلت همه کارهارو ردیف کرده گفته اوکیه میتونی هر موقع
 که بخوای بهش بگی بلیطتوبرات ردیف میکنه

فعلا جواب قطعی بهش ندین شماکه جریان بهراد رو فهمیدین دیگه فعلا منصرف شدم
نمیرم
مگه اینکه یکی مثل زند(بهراد) منصرفت کنه ولی باباجان اون بچه داره میتونی
بابچش کنار بیای؟ من صلاح تو میخوام
اره باباجونم من کنار میام تازه من عاشق باربدم خیلی پسر ماهیه
چی بگم بابا هرچی خودت میدونی حالا برو که به کارم برس مبیینمت
مبیینمت خدانگهدار

گوشی قطع کردم تو دستم جابه جا کردم خب اینم حله
باید برم بیرون هوایی به کلم بخوره
لباسمو بالباس بیرون عوض کردم یه کم ارایش رفتم اتاق باربدم دیدم خوابه بوسیدمش
رفتم پایین به سمیه خانم گفتم میرم تاپارک اینجا بر میگردد اگه مشکلی پیش اومد تماس
بگیر.
تو خیابون اقدام میزد سرد بود
هوا نزدیک بهمن ماه بود
رسیدم پارک رفتم بوفش ی چایی برای خودم گرفتم رفتم روی نیمکتی نشستم
دستمو قلاب چایی کردم به بخارش خیره شدم
بعد از یه دقیقه یه صدای اشنایی به گوشم خورد
به تمنا خانم خوب وسط رقص ول کردی این پسر عموی بهراده بیچاره رو ها حالا
تنهاتنها چایی میل میکنی خانوووووم؟
سرمو بلند کردم دیدم ماهانه داره اینارو میگه
واااای ماهان چطوری پسر؟
باور کن از قسط نبود بابت اون رفتار متاسفم
خوبم فدات مگه میشه لیدی زیبایی مثله شمارو نبخشید کی دلش میاد
از حرفش خوشم نیومد ولی چیزی نگفتم لبخند زدم ادامه داد
داشتنم پیاده روی میکردم دیدم هوا خوبه.
باتعجب نگاهش کردم مگه خورش اینجاست؟
تعجب نکن خونمون بابهراد اینا فاصلش کمه دوتا کوچه خیابون پایین تر
اهان خوشحال شدم دیدمت
من بیشتر لیدی خوب شد دیدمت میگم میشه باهم در تماس باشیم یعنی بیشتر اشنا بشیم به
عنوان دوست
مونده بودم چی بگم بهر اداگه میفهمید... تو رو درو ایسی شمار مودادم اونم سیو کرد یه تک
زد که داشته باشم شمار شو باهم خدا حافظی کردیم رفتیم سمت خونه
بهش میخوره پسر خوبی باشه پس بهش اعتماد میکنم.

رفتم خونه دیدم هیچ خبری نبود فقط بار بیدار بودتا منو دیدانگار همبازیشو دید پرید
روم گفت بازی بازی
خخخ منم اگه بازی نکنم خونه رو، روسرم خراب میکنه
بهرادم شب اومدم مثل همیشه تانودید کشوندم تواتاق بساط ماچ بوسه من نمیدونم این
که خودشونمیتونه کنترل کنه چرا تاحالا زن نگرفته بخدا دهن منو سرویس کردباین
کاراش (کیه که بدش بیاد هووووم؟)

فردای اون روز داشتم بابهراد صبحانه میخوردم که یه دفعه دستموکشید منو
نشوندروپاش منم از خداخواسته دستم دورگردنش حلقه کردم
سرموتوگودی گردنش گذاشتم گردنشوبوسیدم که اون دم گوشم گفت : نمیگی بااین
کارت کار دستت میدم خوشگله
بده کیه که بدش بیاد

جوووون عشقم پس اگه هرچی شدپای خودت هانگی نگفتی که تو کتم نمیره
چشممممم

اخ قربون چشم گفتنت بشم

من (یه بوس محکم از لیم کرد)

منم باناز خندیدم که اون بیشتر قربون صدقم رفت

بعصباحانه رفت سرکار

منم رفتم به بار بدرسرم.

شب شده بود من واسه بهراد خودمو خوشگل کرده بودم یه تاپ دکلمه پوشیده بودم

سفید، بادامن مشکی تازانو هام یه صندل سفیدم پام کردم مو هامم باز ریختم دورم

بار ایش کامل ورژلب قرمز •

اووووم چه هلویی شدم (بابا اعتماد به سقف) خخخ

عطرمم رو خودم خالی کردم

رفتم پایین تابار بد منو دید دستوپا شکسته سوت زد (بچس بلدنیست که والا)

گفت : مامانی هلویه پرتوگلوبابام شدی ها مواظب باش درسته نخورتت خوشگله بعد

دستشور و لبش گذاشت و بوس هوایی فرستاد

که صدای خنده اومداومدم برگردم که دستی دور کمرم حلقه شد و صدایی که تو گوشم

پیچید : پسرم عین باباشه خوش سلیقه

اگه نبودی که منو انتخاب نمیکردی اقا

اون که بله ولی بگو ببینم واسه کی انقده خوشگل کردی هلوی من

خندیدم گفتم : واسه شویمون مشکلیه؟

نه مشکل چیه ولی بحث صبحویادته که اگه کار دستت دادم امشب چی؟ حرف نمیزنی
منم گفتم کیه که بدش بیاد
ای جوووونم پس حواست به خودت باشه هههه
گردنموبوسید که صدای بارید اومد : بچه اینجاس ها بابا مراعات کن بعدرفت
روکاناپه نشست باقی کارتونشو ببینه
بهرادم خندید رفت بالالباسشو عوض کنه
اومدپایین شام بخوریم سر میز شام بهر اذکوفتم کردغذاموازمس بانگاهش قورتم داد
شاموخورده بودیم داشتیم فیلم میدیدیم که بهر اذبعدنیم ساعت گفت : باربدجان نمیری
بخوابی بابا وقته خوابته ها
پووووف باشه بابا خوب منودک کردی
اومدجلو صورتوبوسیدگفت : شب بخیرمامان جونم
منم بوسیدمش : شبت بخیرپسرکم
بهرادم بوسیدرفت
بهرادتا دیدباربدرفته پاشداومدسمتم بلندم کردرو دستش جیغ زد که گفت : خب
از سرشب دلبری کردی کارت ساختس دیگه خانومم
بردم تواتاق خودش پرتم کردرو تخت خیمه زدروم
شروع به بوسیدنم کردم همراهمش کردم بعداز ۵ دقیقه لباشو جدا کرد
تا پمو در آورد منم تیشرتشو از تنش کندم دوباره خیمه زدروم از گردن تانافموبوسید زبون
زد از دوباره لبشو رولیم گذاشت
صداشو دم گوشم شنیدم که گفت : میزاری باهم یکی بشیم خانومم بشی عشقم ؟
باکمال میل
منتظر تایید من بود سریع شلوار خودشو دامن منو کندروم خوابید.....
اون شب من بودم نوازش های بهر اذ، اون شب من بودم پا گذاشتن به دنیای زنانگیم
من بودم صدای نفس نفس زدن من عشقم.....

(بهراد)

صبح با حس خیلی خوبی بیدارم شدم و دیدم که تمنا جونم خیلی آروم توی بغلم خوابه
سرش روی سینم بود و دستاشو دور گردنم حلقه کرده بود
دیدم خیلی مظلوم شده...
گفتم اول صبحی یکم سر به سرش بزارم
یه دستمال از روی پاتختی برداشتم و لولش کردم

خخخخخ. اول یه موهاشو بوس کردم و بعدم دستمالو کردم تو گوشش
 اول یه تکون کوچیک خورد ولی طولی نکشید که آروم گرفت
 باز کردم توی دماغش(خخخخخ. چه حالی میده اذیت کردن)
 هی دستمالو به گوشش و دماغش و ... کشیدم که یهو مثل جن زده ها جیغ بنفشی کشید
 و پاشد نشست (مثل برق گرفته ها)
 وقتی نشست پتوش از دورش افتاد اما تمام توی حال خودش نبود و متوجه نشد ولی
 من شاهکارمو روی سینهش و گردنش دیدم
 اخی بچم چه به سرش اوردم
 بدبخت کی بود کی بود شده
 مورماز بازی در اوردم و گفتم
 . عشقم صبحت بخیر نمیدونستم انقد سحر خیزی فدات شم من خوشگلم...
 گوشام درازه؟؟؟
 .وا یعنی چی؟ معلومه که نه. گوش به این قشنگی
 بهراد خان پس چرا فکر میکنی من خرم و نمیفهمم توی مورماز ایکبیری بیدارم
 کردی؟
 .عشقم کشید عشقمو اذیت کنم حالا اگه کسی سختشه که من عشقمو اذیت کردم خودش
 میدونه و عشفش
 تمام چشماشو اندازه نلبکی کرد و یهو باهم زدیم زیر خنده

(تمنا) بعد از اینکه بهراد بیدارم کرد یکم برایش دلبری کردم
 یهو از جا کنده شدم و ترسیدم و شروع کردم واسه خودم بلغور کردن هرچی به ذهنم
 رسید رو به زبون اوردم (همه میگن یکم قاطی داریا حالا فهمیدم که راست
 میگن.خخخخ)
 .خدایا منو ببخش غلط کردم شوور کردم غلط کردم به بهراد نگاه کردم غلط
 کردددددد خودت منو ببخش بهم ترحم کن من جوونم آرزو دارم من...
 با قرار گرفتن لبای بهراد روی لبم خفه شدم و دهن گشادمو بستم و فهمیدم که هنوز
 زندهم (بععهعله ما اینیم دیگه)
 بهراد بعد از اینکه لبامو از جا کند با خنده گفت
 .چی میگی خانوم؟؟؟هان؟
 .ام ...خوب. ..چیزه ...میدونی؟؟؟
 .اره میدونم نمیخواه بگی.(فهمید هنوز تو شک به سر میبرم)
 وقتی من خیلی غافلگیرانانه زانو بغل کنم زانم میترسه و چشاشو میبنده و دهنشو باز
 میکنه و همه چی به زبون میاره (اینارو با خنده گفت)

خب اقاهاه نخند دیگه
شما فقط امر کنید خانوم خوشم من
باشه الان امر میکنم منو بزار زمین میخوام برم پایین بچم حالا بیدار میشه
اوه اوه چه زودم پسرمو صاحب شده. ببینم پدرسوخته نکنه میخوای این شکلی بری
پیش بچچچیت؟
یه نگاه به خودم انداختم که دیدم به به (بهتره دیگه هیچی نگم خودتون وضعمو خوب
میدونین)
به بهراد نگا کردم که دیدم با اشتیاق تمام زوم کرده روم و داره آنالیزم میکنه
هی اقاهاه درویش کن اون چشمتو خوردی منو تو با اون نگاهت

عشقمی دلم میخواد انقدر نگاهت کنم که چشمام از کاسه در بیاد
کثافط

چی؟

لوس

چته خانومم؟

احمق

دستشو گذاشت روی پیشونیم و گفت

تیم که نداری چرا هذیون میگی؟

خیلی زشتی لوس نتر

ببینمت تورو به من نگا کن

با لحن بچه گونه ای گفتم

خب نومو خووووووام

مارو باش الان تو باید فدام بشی اما داری فحش میدی

(با لحن خنده دار میگفت)

خوب اقای من ازت خجالت میکشم

چی؟ خجالت واسه چی عشقق من؟

خب از اینکه الان خانومتم دیگه

من فدای خانومم شم الهی عزیزم

خب حالا توهم جوگیر نشو ولم کن برم یه دوش بگیرم بیام برم پایین

تنهایی؟

چی تنهایی؟

میخوای تنهایی دوش بگیری؟

ا خوب این یعنی چی؟ معلومه که تنهایی نمیخوای که به باربدم بگم بیاد همراهم

دهنشو کج کرد و گفت

بیس من چی؟

(تازه دوزاریم افتاد. ای خاک رس کنار دریا با همه مخلفاتش توی سرت تمنای نفهم)

اخم کردم که مثلا جدی هستم (اره جون عمم)

بخیر شما همینجا میمونی تا من برم و بیام بیرون بعد تو میری؟

عه تمنا خب منم نیازبه دوش دارم بیام دوش بگیرم دیگه(همه حرفاشو با لبخند کج میگفت)

کور خوندی بهراد ژوننننننم من میرم میام بعدش تو میری

تو کور خوندی من الان میرم تو حموم تو هم باهام میای

با جیغ گفتم:

بهرررررررررررررررررراد

جان بهراد

دیگه هیچی نگفتم چون میدونستم فایده نداره هرچی هم که بگم و بهراد به کار خودش

عمل میکنه

.

.

.

درو پشت سرش بست و قفلش کرد گفتم

چرا درو قفل میکنی؟

کار از محکم کاری عیب نمیکنه این باربد پدرسوخته یهو درو باز میکنه میاد داخل و

میگه ببخشید شما به صحنه سازیتون برسید (با لحن خنده دار و بچه گونه ادای باربد

رو در میاورد)

با یه خنده کوتاه گفتم

اینم حرفیه

دستم گرفت و منو با خودش برد زیر دوش و یه بوس طولانی از لیم گرفت

خلاصه بعد از کلی آب بازی کردن و شوخی کردن آقا رضایت دادن که دیگه بیایم

بیرون

بهراد حولشو پیچید

من گفتم

بهراد ژووووونم من که اینجا حوله ندارم برو تو اتاقم حولمو بیار

باشه عزیز دلم الان میرم

بوسم کرد و رفت

واقعا خوشحال بودم و
خداروشکر میکردم بخاطر اینکه خدا یه همچین آدم خوبی رو جلوی راهم راهی که
مشخص نبود به کجا ختم میشه قرار داد
و گفتم
خدا جون عاشق تو و این دوتا بندت هستم
همون لحظه بهراد اومد توی حمام
حولمو داد دستم و گفت
. خانومی بیوش بیا بیرون منتظرتم .باشه عزیزم الان میام
رفت و در رو هم بست
حولمو تنم کردم و کمر بندشو بستم
در رو باز کردم و رفتم بیرون
دیدم دراز کشیده روی تخت رفتم نشستم کنارش
دستم کردم توی موهای ژولیدش و بیشتر بهمشون ریختم
.عه ناقلا چیکار میکنی ؟
عاشق این کارم
.وا پس خیلی دیوونه ای
.لطف داری خدمتم
.اونو که خودم میدونم
پاشدم و رفتم روی صندلی جلوی میز توالت نشستم
همین که اومدم کثو رو بکشم که سشوار رو بردارم تا موهامو خشک کنم
دیدم که بهراد اومد طرفم
.نفسم چیکار میکنی ؟
.نمیبینی یعنی؟ خب دارم سشوار برمیدارم که موهامو خشک کنما
.خانوم من امروز هیچ کاری نمیکنه فقط دستور میده. اُکی؟
.اونوقت دلیلش؟
.چون دوست ندارم امروز دست به سیاه و سفیدم بزنی
.اها خب باشه (انقدر عاقلانه گفتم که خندم گرفت والا)
بهراد سشوار رو بیرون آورد و زد به برق و روشنش کرد و شونه رو برداشت و
اروم اروم موهامو خشک و شونه کرد
بعد از خشک کردن موهام دولا شد و حوله ی سرشونم رو زد کنار و سر شونه ی
لختمو یه بوسه ی کوتاه زد...

رفت اون سمت اتاق

من یه تاپ و شلوارک پوشیدم
تا پم پشتش کاملاً تور بود و کمرم رو به نمایش گذاشته بود و رنگش هم صورتی خیلی
جیغ بود در کل خیلی بهم میومد (اعتماد به سقف یعنی اینا)

XXXXXXXXXX

شلوارکم هم تا بالای زانو و به رنگ سفید بود که روش با نگین های کوچیک کار
شده بود

بهرادم لباس آستین حلقه ای صورتی پوشیدم با شلوار راحتی سفید
در یه کلمه بگم آقامون خیلی حسوده
لباساشو مثل من تنش کرده. XXXXXXXX .
گفتم

.عه مگه تو نباید بری سرکار؟ واس چی لباسای راحتی تنت کردی؟
خب دلم نخواست برم سرکار
چرا؟

.چون عشقم امروز رو باید کامل استراحت کنه و اگه من برم ممکنه سمیه خانوم بهش
نرسه که البته مطمئنم حواسش به عشق من هست
خوب اگه مطمئنی برو سرکار من که چیزیم نیست
نخیر من امروز از کنار تو تگون نمیخورم
یه بوس آبدار از لپش کردم و گفتم

.آخرم من از عشق تو روانی میشم بعد باید تو خونت تیمارستان راه بندازی
تیمارستانم برات راه میندازم تو فقط پیش من بمون همه کاری واست میکنم گفتم که
دنیا رو هم به پات میریزم
من همیشه پیشت میومم مرد زندگی من
داشتیم همدیگرو میوسیدیم که سمیه خانوم در زد و گفت
اقا تلفن با شما کار دارن

.باشه سمیه خانوم اومدم
رفت دم در و تلفن رو گرفت و به طرف گفت
اره امروز نمیام شما حواستون به همه چی باشه
بعدم خداحافظی کرد و باز اومد داخل
گفتم

کی بود؟

یه مزاحم که نداشت به کارمون برسیم
پس خداروشکر که زنگ زد (اره جون عمم نه که منم بدم میاد)
وقت زیاده گلم باز میتونیم به کارمون برسیم....

خخخخ

لقمه رو آورد جلو دهنم و گذاشت داخل دهنم

با دهن پر گفتم

.اووووووووم خوش مزست

.نوش جانم عزیز دلم .زندگیم

اومدم لقمه رو قورت بدم که با دیدن صحنه ی روبروم چنان زدم زیر خنده که همه ی

محتویات توی دهنم ریخت روی صورت بهراد

بچم بهش شک بدی وارد شد.....

اخی

چشمات شده بود به اندازه ته قابلمه

با دیدن قیافه ی بهراد خندم شدتش زیادتر شد....

بهراد به حرف اومد و گفت

.ج...چت ..چته؟

.میخواستم بهش بگم چمه اما نمیتونستم

نفسم بالا نمیومد

گفتم

.د...دداش...داشتی کر...کره....

دیگه نداشت به حرفم ادامه بدم و با همون قیافه اومد جلو و گفت

.نفس عمیق بکش نفس عمیق

کاری رو که گفت انجام دادم و اونوقت نفسم اومد سر جاش

گفت

.حالا بگو چته

.وقتی داشتی کره میریختی وسط نون هی از اونور نون که سوراخ بود میرخت باز تو

ظرفه اما تو نمی فهمیدی و هی میریختی وسط نونه و اونم پر نمیشد تا اینکه بازم به

نون نگاه کردی و بازم نفهمیدی(با خنده گفتم)

اونم خندش گرفته بود

بالاخره خنده هامون ته کشید که گفتم

.دیگه نمیخواد خودت لقمه بگیری خودم دهنم میدنم

.بیخود تو باید استراحت کنی

با چشمای لوچ و زبون شل گفتم

.حالا که چیزی از من کم نمیشه فعالیتیم نمیکنم خسته هم نمیشم تو رو خدا

.باشه عزیزم اینطوری نکن باز شدی شبیه عقب افتاده ها

.صد بار تو از نژاد عقب مونده های پرو,حالا هم هیس بزار به کارم برسم

اونم ساکت شد (باباجذبه) □

لقمه واسش گرفتم و گذاشتم دهنش لقمه دوم رو بزرگتر گرفتم و یه گاز خودم زدم بعد گذاشت دهنش

خیلی روز خوبی بود اون روز
خیلی خوش بودم کارهای عروسی انجام داده بودیم مونده بود گفتن دروغی که گفتم که
من تمنارسایی نیستم من تمناصدری ام دختر شریکت، تمناصدری دکتر اطفال میخوام
بگم بهش منو بیخشه که دروغ گفتم بهش تقصیر من نبود تقصیر پدرم بود
ولی نمیدونم چیشد که دنیا ارزو هام خراب شد
همه چیز بهم ریخت
فقط با او مدن....

داشتیم بابهر ادو بار بد تیوی میدیدیم
که زنگ دروزدن سمیه خانم رفت بازکنه درو
بهراد روشو کردستم گفت : یعنی کی میتونه باشه تمنا؟
نمیدونم.
یک دفعه در سالن باز شد و یک خانم اومد داخل
بهراد بادیدنش شکه شده نگاش کرد پاشد دادزد : یاسمین تووووو
پس این زنه سابق بهر اد بود
یاسمین اومد داخل همراه باپوز خندگفت : اره تعجب کردی عزیزم
بعد یک نگاه به بار بد کردگفت : پسرم
دوید طرفش که بار بد دوید پیش من گفت : مامان تمنا این کیه؟
من مونده بودم به بچه چی بگم یک نگاه به بهراد کردم که اومدستم گفت : بچه
رو ببر بالا عزیزم نمیخوام چیزی بفهمه ببر
منم بردمش بالا گذاشتمش تواتاق گفتم : پسرخوشگلم اینجا باش بیرون نیا تا صدات کنم
باشه؟
باشه.

رفتم پایین دیدم رومبل نشسته تانودید پاشد حمله کردستم دادزد : خوب موقعی اومدم
هه، بگوببینم چرا پسرم باید به تو بگه مامان ها، چرا بهر اد باید عزیزم صدات کنه؟ جواب
بده؟

بهراد داد زد : بس کن یاسمین به توهیچ ربطی نداره این خانوم نامزدمنه باید به توجواب پس بده

هه پس بگو اقا خوشان خوشانشه چراپسرمن بایدمامان صداش کنه هااان؟

بهراد اومدچیزی بگه که من مانعش شدم بدتر از خودش داددم : چرا؟ واسه من چرا میکنی! باتحکم میگی پسر من هه هرکی ندونه فکر میکنه تواین چندسال برایش مادری کردی که منم منم میکنی

روزایی که بچت بچه های دیگه روبامانثون میدید بغض میکردکجا بودی؟ روزایی که تب میکرد کی بالاسرش بود تواین یک سال؟ هااان؟ من بالاسرش بودم من برایش مادرانه خرج کردم حالا هم هنوز ادعای مادری میکنی واسش؟

اول یکم منگ نگام کرد ولی دوباره گارد گرفت ستم گفت : نبودم که نبودم منت نزار سرم پولشو میدم

هه اگه به پول بود باید الان میلیارد در شده بودم نه خانوم احساس عاطفه پولی نیس پس اشتباه اومدی هرررری

حرص میخورد بدجور ولی بازم اون پوزخند مزخرفشوزد رفت سمت بهراد دستشودورگردنش حلقه کرد (خدا میدونه من چه حرصی خوردم بغض کرده نگاه بهراد کردم یه قطره ریخت) بهراد تا اشکمو دید سریع دستشو پس زد گفت : دست کثیف تو به من نزن عوضی هولش داد سمت در

یاسمین دادزد : احمق عشق این پتی یاره خوب چشمتو کور کرده نمیفهمی الان داغی وگرنه این دهاتی که ارزش نداره بیچاره اومده بودم بمونم هنوزم میخوام بمونم ولی باحریف قدری طرفم من یاسمینم بیدی نیستم که به این بادا بلرزم عزیزم (نگام کرد) گفت : کنارت میزنم حالا ببین دختر خانوم بعدرفت....

رفت منو ترسوند باحرفاش.....

چند روزی گذشته بود

بهراد تو خودش بود اصلا بمن توجه نمیکرد از کاراش عصبی شدم نمیدونم چیکارش کنم

دیگه پوووووف هنوز خبری از یاسمین نیست ولی میدونم اخر سر یک کاری میکنه خدایا خودت بخیر بگذرون من زندگیمو دوست دارم نمیخوام خراب شه تازه به اوج خوشبختیم رسیدم نمیخوام همه بهم بخوره.....

گوشیم زنگ خورد دیدم اسم ماهان اومد و صفحه
اینو کجای دلم بزارم اخه خدا
جوابشو دادم
بله

_سلام تمنا خانوم تا من خبر نگیرم خبر نمیگیری ازم؟
_سلام باور کن سرم شلوغه ماهان جان
_اشکال نداره حالا ولش کن (صداش جدی شد) تمنا باید ببینمت واجبه خواهش میکنم
جواب رد نده چون میخوام چیز مهمی رو بهت بگم
_اخره...

_اخره بی اخره بخدا واجبه پس رد نکن
_باشه کی؟

_بعد از ظهر چطوره؟

(خوب بود بهر ادم نبود)

_باشه ساعتشو کجاشو اس کن واسم

_میام دنبالت

_نه نیازی نیس خودم میام

_باشه هر جور راحتی پس فعلا

_فعلا

قطع کردم گوشی رو رومیز کونسول پرت کردم
کنجکاوشدم چیکارم داره

رفتم پایین دیدم خونه سوت کوره باریدم مهد بود بچم از اون روز زیاد حرف نمیزنه
سرش تو کار خودش عقلش میرسه که باباش اعصاب نداره
ناهار مو طبق معمول تنها خوردم رفتم حاضر شم
تند تند ارایش کردم سر سری لباس پوشیدم حوصله نداشتم
صدای گوشیم اومد اس کرده بود زنگ زدم اژانس
به بهر ادم نگفتم واسه چی بگم وقتی واسش اهمیت ندارم مهم نیستم
اژانس اومد سوارش شدم
ادرسو به راننده دادم....

یک کافی شاپ بود تو تجریش
با صدای راننده به خودم اومدم پیاده شدم حساب کردم
رفتم سمت در کافی شاپ

بازش کردم هجوم گرمای کافی شاپ رفت زیر پوستم حس خوبی داشت
ماهانو دیدم سرشوبین دستاش گرفته بود رفتم سمتش
زدم به سرشونش گفتم
سلام.

یک دفعه سرشو بلند کرد گفتم : ! تمنا او مدی ؟ بیخشید متوجه نشدم
. خواهش میکنم، نشستم رو صندلی روبه روش
. چی میخوری؟

.قهوه باشکر
باشه

دستشو بلند کرد گارسون او مد

.چی میل دارین ؟

.دوتا قهوه باشکر

.چشم قربان

ورفت....

رومو کردم سمتش گفتم : خب ماهان حرف مهمت چی بود میخواستی بزنی ؟
و ایسا یک چیزی بخوریم بعد

منم چیزی نگفتم منتظر موندم....

.بفرمایین میل کنید

.ممنون

.نوش جان

ورفت...

قهومو مزه مزه کردم همونطور گفتم : خب شروع کن منتظرم!

.ببین تمنا من ادم رکی ام میخوام حرف دلمو بهت بگم

.ببین من ۳ روز دیگه پرواز دارم به امریکا گفتم قبل از اینکه برم بهت بگم که پشیمون

نشم که چرا نگفتم من میخوام ازت که بامن بیای!

.شکه نگاش کردم گفتم : و ااا چه لزومی داره من پیام باهات

.خیلی رک و واضح میگم چون دوستت دارم میخوام باهام بیای که خانومم بشی

....

من بادهن باز نگاش کردم گفتم : میفهمی چی داری میگی ماهان

.اره مگه عاشق شدن جرمه

.من تورو دوبار بیشتر ندیدم بعدتو چطور عاشقم شدی (تک خنده ای زدم)گفتم : هه

واقعا مسخرس پسر

تمنا مسخره چیه تو به عشق درنگاه اول اعتقاد داری؟ فکر کن منم اونطوری مجذوبت
شدم
تو چیزی درمورد من نمیدونی ماهان
بگو که بدونم
حتی اگه به نفعت نباشه
چیزی برام مهم نیست من فقط خودتو میخوام تمنا
پس بهم وقت بده
باشه ولی تمنا ۳ روزه دیگه پرواز دارم پس زیاد وقت نداری زود جوابمو بده خواهشا
قهومو سرکشیدم پاشدم
بهش گفتم : فعلا منتظر تماسم باش خدانگهدار

از کافی شاپ زدم بیرون
یه کم قدم زدم فکرم مشغول بود بدجور نمیدونم چرا بهش گفتم منتظر جوابم باش
مگه من بهرادو دوست ندارم
پس چرا بهش نگفتم نه...
نمیدونم نمیدونم هزار تا نمیدونمای دیگه...
بااین کارای اخیر بهراد دیگه به عشقش شک کردم احساس میکنم دیگه منو نمیخواد
نسبت بهم سرد شده
میدونم دیگه منو نمیخواد به فکر یاسمینه امشب باهش صحبت میکنم تکلیفموروشن کنه
من این دوراهی سرگردونی رو نمیخوام....
سوار تاکسی شدم رفتم سمت خونه....

دره حیاطو بستم ماشین بهرادو توحیاط دیدم پس اومده بود چه بهتر اروم اروم رفتم
سمت ساختمون...
درو سالن رو اروم باز کردم رفتم داخل درو بستم توسالین هیچ کس نبود پس بالاست
رفتم بالا سمت اتاق بهراد دستگیره رو کشیدم پایین درو باز کردم
باچیزی که دیدم شکه شده بادهن بازنگاه کردم
بهراد به دیوار تکیه داده بود
یاسمینم بدون شلوار باتاپ دکلته لباشو میوسید
اروم گفتم : بهراد
اشکام سر میخورد روی گونم
هق هق می کردم

بهراد یاسمینو پس زد خواست بیاد سمتم که داددم : جلو نیاااا جلونیاااا
گفت : تمنابخدا اونطوری که فکر میکنی نیست ترخدا فکربد نکن خواهش میکنم
عشقم

: خفه شوووو فقط خفه شو من عشق تو نیستم فکرتو کرده بودم که میری سراغ
هرزه ای مثل این (بادستم یاسمین نشون دادم که داشت بالذت ماروتماشاشا میکرد)
.تمناچی داری میگی اخه...

حرفشوقطع کردم گفتم : چیزی رو که باچشمام دیدم رو نمیخواه توجیه کنی
دیگه واسه من مردی بهراد مردی واگذار کردم به خدا

...
تف کردم جلو پاش تند رفتم سمت در که ازاین جهنم پیام بیرون
دادمیزد : تمناصبرکن,تمنا اشتباه میکنی ترخدا گوش کن
من نمیشنیدم فقط میخواستم ازاونجا برم بیرون....

تند رفتم سمت خیابون تاکسی گرفتم میخواستم برم خونمون پیش بابام باهانش درددل
کنم

هق هق میکردم راننده گفت:خانم طوری شده کمکی ازمن برمیاد?
نه اقا برو فقط....

گوشیم ازکیفم دراوردم زنگ زدم به ماهان
یک بوق..

دوبوق..

به تمناخانم چه زود....

نراشتم ادامه بده گفتم : من باهات میام هنوزم سرحرفتی؟

دادزد : تمنااا دخترراست میگوییییییی ؟

هق زدم گفتم:اره

.ماهان به قربونت چرا گریه عزیزم چی شده کجایی؟

.تو تاکسی ام

.کجایی بگو پیام پیشت

.خیابون.....

.تو تاکسی نگهدار جلدی میام

.باشه خدافظ

.خدافظ عزیزم

اقا همیشه لطف کنی نگه داری میخوام پیاده شم
پیاده شدم پولشو حساب کردم رفتم لب جوی اب نشستم
هنوز داشتم گریه میکردم و به زندگیم لعنت میفرستادم....

باترمز شدید ماشینی سرمو بلندکردم ماهان بود...

تمنا

هق زدم : ماهاااان...

اومد سمتم خودمو انداختم تو بغلش اونم منو به خودش فشار میداد
کی چشمای تورو اشکی کرده گلم؟

ماهان من زشتم؟ من بدم؟ من بدکارم؟ من هر شبمو بایکی به صبح میرسونم؟
و ااا تمنا اینا چیه میگی اخه

داد زدم : جواااااب منووووووووووو

نه نه نه تو خوشگلی، تو خوبی، من به پاکت اعتماد دارم، اخه چی میگی واسه خودت
دختر سرت به جایی خورده؟

ماهاااان هق هق می کردم اشکای لعنتیم بندنمیومد

ماهان منو کشوند سمت ماشینش نشوندر و صندلی درو بست دور زد، درست راننده باز
کرد نشست برگشت سمتم گفت : عزیزم تعریف کن چیشده خب اروم میشی تعریف
کن خواهشا...

منم زبونم باز شده بود

از رفتن خارج، مخالفت بابا، شرطش برای اجازه رفتن به خارج، رفتن به خونه
بهراد، فامیلی دروغی، اعتماد بهراد، حرفام، دروغام، عاشق شدنم، بهترین شب زندگیم که
زن شدم، اومدن یاسمین به زندگی رنگیم، همه همه گفتم، گفتم خودمو خالی کردم
بعد از تموم شدن حرفام برگشتم سمتش دیدم چشماش به خون نشسته توشکه
اروم بهش گفتم : حالا باز حاضری بایک زن دست خورده اذواج کنی؟

دیدم جواب نداد فقط نگام میکرد

منم در ماشینوباز کردم درحین پیاده شدن گفتم حق داری دیگه نگاهم
نکنی، خدانگهدار واسه همیشه

پیاده شدم تنه اش گذاشتم

بغل خیابون اروم راه میرفتم که یه دفعه دستم از پشت کشیده شد رفتم تو اغوش کسی
سرمو بلندکردم دیدم ماهانه

چشماش بسته بود

اروم گفت : من مجنون کردی میخوای بری؟؟؟؟

الان او دم خونمون
اونشب باماهان خیلی حرف زدیم تادیر وقت بیرون موندیم منو رسوندخونه رفت.
تار سیدم خونه بابا خواب بود
موبایلم چک کردم اونشب خیلی تماس از بهراد داشتم
ولی خاموش کرده بودم موبایلمو
ماهان امروز تماس گرفت گفت کارای منو انجام داده واسه بلیط,,،,اخه مدارک لازم
داده بودم بهش تا پیگیری کنه فقط برای بلیط چون وکیل از قبل کارای اقامتمو انجام
داده بود.گفت : فردا ساعت ۱۱ صبح بلیط داریم
چمدونم آماده بود
تو اقامم بودم که یکی دروزد
بیاتو

دیدم بابامه نشستم روتخت
اومدیشم نشست دستمو گرفت تودستش گفت : بابا جان واقعا میخوای بری؟
بابا دیشم که باهاتون صحبت کردم درکم کنید ترخدا نمیتونم بمونم
خوشگل بابا دلم نمیداد بزارم بری اخه بری منه پیرمرد تنها این جا چیکارکنم
.قریب دلتون برم من اخه ترخدا درکم کنید نمیتونم بمونم اخه اینجا واسم سنگینه
فضاش بعدشم تار فتم کارای اقامتمو درست میکنم ورد میدارم میارم پیش خودم
چطوره؟
هی دختر من هرچی بگم تو باز با ساز خودت میرقصی بیخیال بزار شب آخری پیش
دخترم بخوابم میشه؟

چرا که نه بابایی بخواب
پیشم دراز کشید منم سرمو روسینش گذاشتم
اون شب انقدر باهم از خاطره هامون گفتیم که نفهمیدیم کی خوابمون برد
....

چمدون بدست آماده دم در عمارت ایستاده بودم
به ساختمون عمارتمون نگاه میکردم

چقدر من خاطره دارم از این عمارت هم خوشم، هم تلخ بامرگ مادرم خاطره تلخام یادم اومد.

دلتم تنگ میشه برای بابام، باربدم، دلتم برایش تنگ شده ولی اون مادرشو پیدا کرده دیگه به اون میگه مامان جون (آخ که دلتم برای مامان جون گفتنش تنگ شده)، پوووووف و لش کن باید برم که فراموشی بهتره برام

ماهان اومده بود دنبالم

به باباگفتم فرودگاه نیای بهتره

خیلی اصرار کرد بیاد ولی من منصرفش کردم

چون طاقت خدافظی ندارم

بابامو بغل کردم بوسیدم

خدافظی کردم، دیگه طاقت نداشتم دوبیدم سمت ماشین ماهان

سوار شدم اونم بابابام خدافظی کرد اومد

دادردم : فقط راه بیوفت خواهشا برو ماهان برو

باشه عزیزم فقط گریه نکن تو

اهنگ (هنرمند) بابک جهانبخش

نجابتت واسم مثل یک سرپوش روی تلخی هاست

توی نگاه سطحیزم تمام عمق عشق پیدااست

یک روز اروم یک روز از عشق

مثل طوفانم انگاری

باتو هر روز یک جور خوبم چقدر خلاقیت داری

.
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .

(حتما گوش بدین قشنگه)

بالین اهنک که گذاشت بدتر گریم شدید تر شد
رسیدیم فرودگاه
ماهان رفت ماشینو بزاره پارکینگ
منم چمدونم تو دستگاه ایستگاه بازرسی گذاشتم
رفتم اون سمت دستگاه چمدون رو بیرون اوردم
رفتم سمت سالن انتظار
نشستم رو صندلی منتظر ماهان
ماهانم اومد پیشم نشست گفت : دیشب اصلا نتونستم بخوابم همش فکرم مشغول بود
او هوم منم
تمناچته چرا حالت خرابه به بهراد دیگه فکر نکن چیزی بوده تموم شده رفته الان فقط
منو خودت مهمیم پس فکرشو بریز دور
توباشی میتونی؟
اره وقتی ببینم زندگی بهتری در انتظارمه چرا که نه هووووم؟

پوووف چی بگم بیخی ولس کن
چیزی میخوری؟
اره اب میخوام
بشینن تابیم خانومی
باش برو

به سرم زد موبایلم روشن کنم روشنش کردم سیلی از زنگ پیام اومد
خواستم خاموش کنم گوشی دوباره زنگ خورد
اسم بهراد روش افتاد
نمیدونم چی شد جواب دادم
تمناااااا
سکوت...
خانوممممم
سکوت...
چرا حرف نمیزنی صداتو بشنوم بخدا دلم تنگته عشقم
سکوت...

بهرادم تعریف کرد که اون روز بابام رفته پیشش بهش گفته همه چی رو مثلا
میخواستہ مانع رقتم بشه رفته پیش اون اونم سریع اومده فرودگاه
که مانعم بشه شانسشو امتحان کنه
اون یاسمین هفت خطم وقتی فهمید تیرش به سنگ خورده دمشو گذاشت رو کولشو
رفت

باصدای ارایشگر به خودم اومدم
داماد اومد
.تمناااا خودتی دختر
توبهت بود
.پ ن پ هم زادمه
.و اااای تمنا چرا بادلما بازی میکنی میدونی من طاقت ندارم الان ورت میدارم میبرمت
خونه کار دستت میدم دوباره.....

بابام دستامونو توهم گذاشت گفت : پسرم یکی یکدو نم مال تو مواظبش باش
بوسیدمون رفت.
پدر.مادر بهراد از المان نتونستن بیان ولی ارزوی خوشبختی کردن برامون,باربدم
امشب پیش بابامه

تادر حیاط بسته شد بهراد بلندم کرد
.و ااااای نکن دیوووونه میوفتم
.دیوووونم کردی تو فسقله کم زجرم ندادی امشب تلافی میکنم خانوووم
.بکن کیه که بدش بیاد
خندیدم
منو روتخت گذاشت بازم بهم حمله کرد
پووووف
اومدم حرف بزنم
خم شد روم لبای بی طاقتشو گذاشت رولیم....اون شب بازم تشنه هم بودیم سیراب
نمیشدیم ازهم.....

.....

دو سال بعد

